

کوتاه‌ترین سایه

مفهوم حقیقت در فلسفه نیچه

النکا زوپانچیچ

ترجمه

صالح نحفی، علی عباس بیگی



انتشارات هرمس

این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Shortest Shadow: Nietzsche's Philosophy of the Two

Alenka Zupančič

MIT Press, Cambridge, Massachusetts, 2003

انتشارات هرمس، تهران، خیابان ولی، پلازا میدان ونک، شماره ۲۴۹۳ - تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴
مجموعه کتاب فکر - فلسفه و کلام ۱۱۵

کوتاه‌ترین سایه
مفهوم حقیقت در فلسفه نیتشه

النکا زوپانچیک

مترجم: صالح نجفی، علی عباس‌یگی

طرح جلد: واحد گرافیک هرمس

چاپ اول: ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

Zupančič, Alenka

سرشناسه: زوپانچیک، النکا

عنوان و نام پدیدآور: کوتاه‌ترین سایه / النکا زوپانچیک؛ مترجم: صالح نجفی، علی عباس‌یگی

مشخصات نشر: تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۶

مشخصات ظاهری: ۳۰۹ ص.

شابک: 978-600-456-006-1

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

عنوان اصلی: *The Shortest Shadow: Nietzsche's Philosophy of the*

Two, c2003.

موضوع: نیتشه، فریدریش ویلهلم - ۱۹۰۰-۱۸۴۴ م. - نقد تفسیر

موضوع: Nietzsche's Friedrich Wilhelm, 1844-1900--Criticism and Interpretation

موضوع: نیتشه، فریدریش ویلهلم، ۱۹۰۰-۱۸۴۴ م.

موضوع: Nietzsche, Friedrich Wilhelm

شناسه افزوده: نجفی، صالح، ۱۳۵۴ - مترجم

شناسه افزوده: عباس‌یگی، علی، ۱۳۵۸ - مترجم

رده‌بندی کنگره: B ۳۳۱۷ / ز ۸۷ ک ۹ ۱۳۹۵

رده‌بندی دیویی: ۱۹۳

شماره کتابشناسی ملی: ۶۵۷۶۷۷۲

فهرست

۱	یادداشت مترجمان
۱۳	دیباچهٔ اسلاو، زیژوک، سری «اتصال‌ها»
۱۷	مقدمه: رخدادی بنام «نیم»

بخش یکم

۵۹	نیچه و رای روان‌شناسی تجربی
۶۳	«خدا مرده است»
۸۱	آرمان زهد
۱۰۵	نیست‌انگاری یا نهیلیسم ...
۱۱۹	... در مقام «بحران تصعید یا والايش»؟

بخش دوم

۱۳۹	نیمروز
۱۴۵	دردسرهای حقیقت
۱۹۳	از نیستی جسمیت یافته ...
۲۰۱	... از راه آری‌گویی مضاعف ...
۲۲۳	... به نیستی به‌مثابه تفاوت حداقلی
۲۴۵	پی‌افزود: در باب عشق به‌مثابه کم‌دی
۲۶۹	ضرورت مواجهه‌های تازه با دلوز
۲۸۹	صحنهٔ نمایش دو

یادداشت مترجمان

النکار و پانچپ در کتاب کوتاه‌ترین سایه می‌کوشد به یک پرسش پاسخ گوید، پرسشی که شاید از دید خیلی‌ها پاسخش روشن باشد: «چه چیز نیچه را نیچه کرده است؟» اکثر دانش‌های مدرن نیچه را متفکری معرفی می‌کنند که «جلوتر از زمان خودش بود» و به همین سبب درست خوانده و فهم نمی‌شد اما بعد می‌افزایند که سراجاه زمان نیچه فرارسیده است و بدین ترتیب به سر نیچه و خوانندگانش منت می‌نارند. سخن‌های اغلب خلاف آمد عادت او را تا سطح ابراز عقایدی شخصی پایین می‌آورند که هر کسی ممکن است با آن‌ها همداستان شود. زویانچپ می‌کوشد نشان دهد وجه ممیز کار و اندیشه نیچه هیچ نیست مگر «ازمداقتادگی» او (طرفه اینکه کتاب *Urzeitgemässe Betrachtungen* که معمولاً در انگلیسی به «تأملات نابگام» ترجمه می‌شده در اواخر قرن پیش به «ملاحظات از مداقتاده» ترجمه شده است) و زویانچپ، نیچه نه فقط در زمانه خودش بلکه در هر زمانی متفکری است بیرون از جریان اصلی. او نویسنده‌ای بی‌وقت است، خروسی بی‌محل در اقلیم حکم زویانچپ در کتاب خود، در دو بخش، دو جنبه از فلسفه نیچه را برسر می‌کشد. در بخش اول، سه مضمون محوری تفکر نیچه را بازمی‌خواند: (۱) اعدام مرگ خدای مسیحی (حکمی که بنا به قرائت زویانچپ معنایی دوگانه دارد: «خدا مرده است» و «مسیحیت پس از مرگ خدا زنده ماند»); (۲) آرمان زهد؛ و (۳) نیست‌انگاری یا نیهیلیسم. به اعتقاد زویانچپ این سه مضمون در وضعیت پست‌مدرن کنونی — جهانی که بر مدار مذهب اصالت لذت (هدونیزم) می‌گردد — حضوری بس پررنگ دارند.

در بخش دوم به سراغ استعاره «نیمروز» در کار نیچه و پیامدهای آن برای تلقی نیچه از «حقیقت» می‌رود. نیمروز در نوشته‌های نیچه قسمی تصویر، استعاره یا «مفهومی غیرمفهومی» است: نیمروز بنا به توصیف نیچه لحظه‌ای نیست که همه سایه‌ها رنگ می‌بازند و محو می‌شوند بلکه لحظه «کوتاه‌ترین سایه» است — نه لحظه یکی شدن تمامی چیزها در آغوش وحدت‌بخش ناب بلکه لحظه شکاف خوردن، لحظه دوتا شدن یکی‌ها و به تعبیر نیچه لحظه‌ای که «یک به دو بدل می‌شود». به زعم زوپانچیچ این تلقی تازه از مفهوم دو (Two) ^(۱) مهم‌ترین نوآوری نیچه در فلسفه است، چندان‌که عنوان فرعی کتاب «فلسفه نزدیک نیچه» است: دو به معنای تفاوت حداقلی و تأویل‌ناپذیری که درون هر شیء پنهان می‌اندازد و سرچشمه نیرو و تحرک کل تفکر نیچه و تنش مداوم و بی‌پایان آن است.

(۲) نیچه در زبان فارسی، منعم است از خوشباشی پست‌مدرن و نسبی‌گرایی اخلاقی و حکمت خسروان. ویسایه‌ای که اغلب به دلایل بی‌ربط قاپ‌دل خوانندگان را می‌رباید، آری نعمت، زندگی یعنی لذت‌پرستی و خوشباشی؛ «چنین گفت زرتشت» یعنی توسل به سنتی از خلاق‌ترین متفکران قرن نوزدهم اروپا به پیامبر ایران باستان؛ و غروب بت‌ها یعنی بی‌معنا شدن همه آرمان‌ها و سیطره عقاید شخصی به عوض جستجوی حقیقت و پیکار فکری. نیچه در کتاب اینک انسان، خودزندگی‌نامه غریب هلمه از پس از آنکه شاهکار خود چنین گفت زرتشت را بزرگ‌ترین هدیه‌ای توصیف می‌کند که تا کنون کسی به نوع بشر ارزانی داشته، توضیحی می‌دهد که برای ما ایرانیان توجه به آن از همه چیز ضروری‌تر است: «در اینجا هیچ «پیامبری» سخن نمی‌گوید، هیچ یک از آن جانوران دورگه مخوفی که حاصل پیوند بیماری و اراده معطوف به قدرت‌اند و بنیان‌گذاران ادیان خوانده می‌شوند. بالاتر از همه باید درست به لحنی گوش بسپارید که از این دهان برمی‌آید، این آهنگ به یادماندن، اگر که می‌خواهید در حق معنای حکمت‌آموز آن اجحاف نکنید. خاموش‌ترین کلمات‌اند که طوفان می‌زایند؛ افکاری که با پای کبوتران می‌آیند جهان را راه می‌نمایند.» و آن‌گاه نیچه گوشزد می‌کند که در چنین گفت

زرتشت خبری از وعظ و نصیحت هیچ واعظ خشک مغزی نیست که از مستمعانش طلب «ایمان» می‌کند. زرتشت نیچه «حکیم بصیر» و «قدیس» و «منجی عالم» و دیگر مظاهر فساد و انحطاط (*décadent*) نیست. پس اصلاً چرا نام قهرمان کتاب نیچه «زرتشت» است؟ طرفه اینکه این پرسش را نخستین بار خود نیچه طرح می‌کند: «تا کنون از من نپرسیده‌اند ... که در دهان من، در دهان این نخستین دشمن اخلاقیات، نام زرتشت به چه معناست: آخر، آنچه آن مرد پارسی در تاریخ به طرزی باورنکردنی منحصر به فرد ساخته است دقیقاً عکس آن است. زرتشت نخستین کسی بود که چرخ محرک واقعی کارخانه عالم را در پیکار سر و سر [اخلاقی] دید - و این یعنی: ترجمه اخلاقیات به علتی متافیزیکی و نامتعارف. فی نفسه هر آینه کار اوست. اما این پرسش اصولاً پیشاپیش پاسخ است. زرتشت خطای فاجعه‌باری را خلق کرد که همان اخلاقیات است: از همین روی او باید نخستین کسی باشد که این اشتباه را تصدیق می‌کند... از هر چه بگذریم کل تاریخ عبارت است از ابطال تجربی اصل موسوم به «نظم اخلاقی جهان»... به علاوه زرتشت از نظر نیچه پیامبری است که «راست‌گویی» را والاترین ارزش می‌خواند و این نقطه مقابل کم‌دلی «ایده‌آلیست»‌هایی است که از واقعیت می‌گریزند. فضیلتی که او بر آن پای می‌فشارد در این دو فرمان خلاصه می‌شود: «راست بگو» خوب تیراندازی کن. «باری، نام «زرتشت» در قاموس نیچه دلالت دارد بر آئین اخلاق بر خود اخلاق به یاری راست‌گویی، یعنی غلبه بر نفس واسطه اخلاق به هیئت ضد خویش که همانا نیچه باشد: نیچه آنتی‌تز زرتشت پیامبر است

(۳) از سوی دیگر، کتاب کوتاه‌ترین سایه را باید بر پس‌زمینه قرائت‌های رایج در غرب و در واکنش به خلاق‌ترین پروژه‌های بازخوانی نوشته‌ها و اندیشه‌های او خواند. و حال که ترجمه خوب و قابل اعتمادی از نیچه و فلسفه ژیل دلوز به قلم عادل مشایخی (تهران، نی، ۱۳۹۰) در دست است به گمان ما می‌توان کوتاه‌ترین سایه را که از منظری لکانی نوشته شده در کنار قرائت دلوزی نیچه خواند و از دل تنش‌های بارآور این دو منظر راهی نو برای نیچه‌خوانی در زبان فارسی ترسیم کرد. مایکل هارت در پیشگفتاری که بر ترجمه انگلیسی کتاب

دلوز نوشته است که اصل فرانسه آن در ۱۹۶۲ منتشر شد نیچه و فلسفه را بهترین مدخل آشنایی با تفکر دلوز می‌خواند. به گفته او بسیاری از خوانندگانی که کتاب‌های بعدی او یا نوشته‌های مشترک او با فلیکس گاتاری را دست می‌گیرند و ازگان دلوز را غامض و مبهم می‌یابند، به نظر هارت، این قضیه تا حدودی ناشی از آن است که دلوز مفهوم‌هایی را که در کارهای اولیه‌اش ورز داده و پرورانده در کارهای متأخرش مفروض گرفته است. از این رو در تفسیر دلوز از نیچه می‌توان بسیاری از مفاهیم و مواضع فلسفی او را کشف کرد که مورد توجه داره‌های بعدی او شدند.

مایکل هارت به طور مشخص روی سه مفهوم انگشت می‌گذارد و آن‌ها را مهم‌ترین مفروضات دلوز می‌خواند: کثرت، صیورت، و ایجاب (یا بنا به معادلی که در ترجمه نوشته‌ها نیچه به فارسی باب شده است: «آری‌گویی»^۱). ژیل دلوز در مفهوم کثرت آن‌گونه که در فلسفه نیچه صورت‌بندی شده است مفهومی از تفاوت می‌بیند که با قسیمی هویت نخستین بر نمی‌گردد، تفاوتی که بدین اعتبار وابسته به هویت اولیه نیست و هرگز نمی‌توان آن را در چارچوب وحدتی غایی محبوس کرد. کثرت، در این تلقی، هیچ نیست مگر مجموعه گسترش‌یافته و فزاینده تفاوت‌هایی که تازه ذات و خودآیین‌اند. این، به تعبیری، تقریری فلسفی از اعلام «مرگ خدا» در نوشته‌های نیچه است: هیچ هویت آغازینی در کار نیست که همه تفاوت‌های عالم را بطن آن نشست گرفته یا به اصطلاح ساطع شده باشند و نیز هیچ وحدتی در کار نیست که این تفاوت‌ها بدان برگردند: مبدأ و منتهایی برای تفاوت‌ها قابل تصور نیست. نیچه، به جای اصول و مبادی نظم‌دهنده الهی، اراده معطوف به قدرت را به مثابه موتوری جاودانی پیش می‌نهد، موتوری که تا همیشه تولید تفاوت می‌کند. اراده بدین اعتبار معطوف به تفاوت است: اراده معطوف به قدرت در حقیقت «ماشین کثرت‌ها» است.

۱. آنچه در پی می‌آید گزارشی است از «پیش‌گفتار» مایکل هارت بر ترجمه انگلیسی نیچه و فلسفه که شاید موجزترین مدخل برای آشنایی با تفسیر «انقلابی» دلوز از نیچه و مناسب‌ترین فتح‌باب گفت‌وگو مزدو خورد میان قرائت دلوزی و لکانی از فلسفه نیچه باشد.

مفهوم صیوروت از بسیاری جهات چیزی نیست جز بسط مفهوم کثرت، با عطف نظر به فرایند زمانی و تمرکز بر فرایند تولید کثرت‌ها. در اینجا هم دلوز و هم نیچه با یکی از مسائل محوری تاریخ فلسفه سرشاخ می‌شوند. نسبت میان وجود و صیوروت یا بودن و شدن، اصل دعوا شاید به منازعه فکری هواداران پارمنیدس و هراکلیتوس بازگردد. چنان‌که مشهور است هراکلیتوس عالم را به رودی تشبیه می‌کند که همواره روان است و یک دم مانند دم دیگر نیست. او اصل عالم را تبدیل و بی‌قراری و شدن می‌داند: «در مورد هیچ چیز نمی‌توان گفت است، باید گفت می‌شود»: شدن یا صیوروت، خود، نتیجه کشمکش اضداد است.

دلوز و ریچه هر دو نسبت بودن و شدن بر صیوروت تأکید می‌کنند تا این معنا را برجسته بنمایند. وجود با بودن نوعی فعل خلق است و خلق را جز به اعتبار تولید تفاوت‌ها و ایجاد کثرت‌ها نمی‌توان فهم کرد. دلوز برای تدقیق این قضیه به تفسیر مفصل آموزه «بازگشت ابدی» نیچه روی می‌آورد. به گمان او نباید بازگشت ابدی را به سادگی به معنای بازگشت گذشته و بازگشت یک چیز همان‌گونه که بود (the same) تعبیر کرد. برداشت نچه درست عکس این است:

وجود نیست که برمی‌گردد، بلکه نفس بازگشت است که مقوم وجود است، تا آنجا که وجود صیوروت و وجود آن می‌گردد تأیید یا ایجاب شود. یک چیز نیست که بازمی‌گردد، بلکه نفس بازگشت آن همان چیزی است که در تنوع یا کثرت تأیید می‌شود.^۱

۱. در ترجمه عادل مشایخی (ص ۹۷): «بودن نیست که بازمی‌گردد، بلکه خود بازگشت است که بودن را برمی‌سازد، تا آنجا که بودن به منزله بودن شدن و بودن آنچه می‌گذرد آری گفته می‌شود. یگانه نیست که بازمی‌گردد، بلکه خود بازگشت یگانه‌ای است که به منزله یگانگی متفاوت یا بس‌گانه آری گفته می‌شود.» در ترجمه‌های فارسی نوشته‌های نیچه (و گاه دلوز) غالباً affirmation را به «آری‌گویی» برمی‌گردانند که چندان ایرادی ندارد اما پیوند مهم این واژه را با مصطلحات منطقی صوری قطع می‌کند. در منطق، «ایجاب» در مقابل «سلب» قرار می‌گیرد. قضیه موجبه یا مثبت (ضد سالبه) به حتمی اطلاق می‌شود که

به عبارت دیگر، بازگشتن عبارت است از وجود آن چیزی که می‌شود. دلوز در اینجا نیز قصد دارد به برداشتی خودآیین از تفاوت و تکثیر دائم آن در فرایند خلاقِ صیروت بپردازد.

و سرانجام اینکه دلوز در مفهوم ایجابِ نیچه نوعی اخلاق و حتی سیاست مبتنی بر کثرت صیروت می‌یابد. او از سنخ‌شناسی نیروها در نزد نیچه آغاز می‌کند. فعال یا کنش‌گر و عکس‌عملی یا واکنشی. نیروهای فعال، همانند خود صیروت، برتر شمرده می‌شوند چرا که خلاق‌اند: آن‌ها تولید تفاوت می‌کنند و حال آنکه نیروهای عکس‌عملی چیزی تولید نمی‌کنند. نیروهای عکس‌عملی خاص، چنین ته‌زی و بدوجدانی ندارند. نیچه این قضیه را راهنمایی اخلاقی و نوعی اصل ارزش تلقی می‌کند: همواره در زندگی نیروهای فعال را بجوید و از نیروهای عکس‌عملی به‌هیز کنید. سپس سنخ‌شناسی فعال و عکس‌عملی در تمایزی که نیچه میان آن‌ها می‌گذارد بسط می‌یابد. و دلوز این تمایز را به عنوان نمونه در سادمان اخلاق سروران و اخلاق بردگان شرح می‌دهد. بی‌گمان هر دو نوع اخلاق، این ایجاب و سلب را به میان می‌کشند. اما تضادی که در این دو مقوله نیچه‌ای به صورتی نمایشی بیان می‌شود ناشی از اولویت و مرتبه‌ای است که در هر یک از آن‌ها به ایجاب و سلب داده می‌شود. اخلاق بردگان می‌گوید: «شما شرید، پس من خیرم» اما ملرز تفکر سروران یا مهتران می‌گوید: «من خیرم پس شما شرید». دلوز توضیح می‌دهد که ذهنیت بردگان سرایا عکس‌عملی است، چرا که برای رسیدن به این‌ها باید لاجرم دوفی یا سلب را از سر بگذرانند: از آنجا که شما شرید و من مثل شما نیستم، پس من خیرم. در مقابل، ذهنیت سروران سرایا فعال است. تأیید یا ایجاب نفس آن مستقل است و نفی ذهنیت دیگری فقط حالت فرعی و ثانوی دارد. این ایجاب هیچ ربطی ندارد به تن سپردن به وضع موجود یا رضا به داده دادن، یعنی ربطی ندارد به آری گفتن به آنچه هست، بلکه هیچ نیست مگر فعلی خلاق: آفریدن

چیزی نو. دلوز بدین سان بازگشت ابدی را قسمی اصل گزینش اخلاقی تعبیر می‌کند که رو به سوی آینده دارد: «آنچه را می‌خواهی چنان بخواه که بازگشت ابدی‌اش را نیز بخواهی» (در ترجمه فارسی مشایخی، ص ۱۲۷). دلوز، برای تکمیل این حکم اخلاقی، کردارهای ایجابی (affirmative) و خلاقیت‌های متصل به آن‌ها را به حیاتی شادمان پیوند می‌زند که قطب مخالف تمامی نیروهای عکس‌العملی و دلبستگی‌های اندوه‌بار است.

این مسئله مفهوم‌های به هم پیوسته - کثرت، صیورت، ایجاب، شادی - نه فقط سرشت‌نمای قرائت دلوز از نیچه است بلکه همچون نخ تسبیح دوره‌های گوناگون کار دارد را به هم وصل می‌کند. از همین روست که نیچه و فلسفه مدخلی عالی برای ورود به جهان تفکر دلوز است. خواننده با دنبال کردن این نخ تسبیح می‌تواند با تمامی در هایتوی نوشته‌های دلوز به پیش برود و راه گم نکند.

مایکل هارت در ادامه مقدمه خود در ترجمه انگلیسی کتاب دلوز به پس‌زمینه تاریخی نگارش آن اشاره می‌کند: بسیاری از فیلسوفان فرانسوی هم‌نسل دلوز - از جمله میشل فوکو، پیر گوسوفسکی و ژاک دریدا - تقریباً هم‌زمان با دلوز به نیچه روی آوردند. ایشان تا حدودی از نیچه به عنوان وسیله‌ای تحریک‌آمیز و «ناراحت‌کننده» بهره‌گرفتند، هرچند که کمک می‌کرد تا خود را از داعیه‌داران و متولیان فلسفه فرانسوی جدا کنند.

مهم‌ترین کمکی که، به اعتقاد دلوز، نیچه می‌توانست بچندگانه‌سازی دهنی بود برای گریز از تفکر دیالکتیکی هگل که در آن زمان از برخی جهات در فلسفه سیطره داشت. (دلوز یک بار اشاره کرد به اینکه ویژگی سرشت‌نمای اصل او قسمی هگل‌ستیزی همه‌گیر بود.) نیچه به زعم او درمانی برای بیماری دیالکتیک بود. دلوز می‌نویسد: «هیچ سازشی میان هگل و نیچه ممکن نیست. فلسفه نیچه ... به نوعی ضد دیالکتیک مطلق شکل می‌دهد» (ترجمه فارسی، ص ۳۲۶). به گفته مایکل هارت، در کتاب دلوز از آغاز تا انجام رویارویی و ستیز با هگل موج می‌زند. نخستین اتهام دلوز به تفکر دیالکتیکی این است که دیالکتیک، به رغم ادعاهایش، تفاوت را در هاله‌ای از ابهام می‌پیچد و از میان می‌برد و بدین

قرار قادر به تشخیص کثرت‌ها نیست. دیالکتیک تمام تفاوت‌ها را تا انتها درجه تناقض پیش می‌راند تا بعد بتواند آن‌ها را باز مشمول قسمی وحدت کند. تفاوت‌های واقعی، بنا به گفته دلوز، ظریف‌تر و به اصطلاح موین‌تر (subtle) از تقابل‌های دیالکتیکی است و متکی به هیچ نوع مبنای منفی یا سلبی نیست. دلوز بر همین اساس می‌کوشد نفی‌های مضاعف تفکر دیالکتیکی را در مقابل مفهوم ایجاب در نیچه بگذارد. دلوز به یاری این جدل علیه دیالکتیک سعی داشت با تبیین رایج در میان میدان‌داران فلسفه فرانسوی در آن زمان مخالفت کند؛ به اعتقاد این تفکر هگل پیوندی ناگسستنی با سیاست مترقی داشت. در مقابل، دلوز امکان‌های سیاسی تفکر نیچه که منبع الهامی بس بعید و نامحتمل می‌نمود پای فشرد. کثرت ضرورت و ایجاب راه را برای حرکت به سوی سیاستی مبتنی بر تفاوت هموار می‌کنند. البته، هارت گوشزد می‌کند، در کتاب نیچه و فلسفه فقط اشاره‌هایی سر بسته به محاذی این سیاست نو می‌شود. سیاست تفاوت محور دلوز در کارهای بعدی او به ویژه به هم‌کاری گاتاری بسط یافت.

از نظر هارت، پرسش اصلی در مورد کار دلوز این است که چگونه می‌توان تفسیر او را از نیچه با دیگر قرائت‌های پرکار جمع کرد که روی جنبه‌های نامور و بدنام اندیشه او انگشت می‌گذارند: سرشت اشرافی او، یهودستیزی او، زن‌ستیزی او و سیاست ارتجاعی او. آیا باید نتیجه گرفت، دلوز از نیچه فقط به عنوان حربه‌ای تاکتیکی برای حمله به دم و دستگاه بدنام فرانسوی استفاده می‌کند و نیچه و فلسفه پیش‌تر درباره دلوز است تا نیچه؟ سخن هارت منفی است. اما چرا؟ هارت معتقد است مواجهه دلوز با نیچه را با هم‌پیوند با رهیافت بدیع او به قرائت تاریخ فلسفه در نظر گرفت. بسیاری از کتاب‌های دلوز رساله‌هایی درباره برخی چهره‌های سرشناس در تاریخ فلسفه اروپای مدرن‌اند، از اسپینوزا و لایبنیتس تا هیوم، کانت و برگسن. یکی از هدف‌های محوری کل پروژه فلسفی دلوز تغییر دادن کانون کارهای به اصطلاح معیار تاریخ فلسفه به منظور برجسته نمودن سنت‌های متفاوت است. اما وقتی دلوز به سراغ کارهای فیلسوفی خاص می‌رود ادعا نمی‌کند که رهیافتی جامع و همه‌جانبه دارد. برای مثال او هیچ اشاره‌ای به مسیحیت برگسن یا زن‌ستیزی

اسپینوزا نمی‌کند. او بر نکته‌هایی تمرکز می‌کند که برایش از همه جذاب‌تر است؛ بر آنچه وجه فعال و زنده و پویای هر فیلسوف به شمار می‌آورد. شاید بدین لحاظ بتوان گفت رهیافت او به هر فیلسوف و به کل سنت فلسفه گزینشی است؛ او آنچه را می‌خواهد برمی‌گیرد و مابقی را نادیده می‌گیرد. بر این اساس، او به تاریخ فلسفه «وفادار» نیست و هیوم واقعی یا لایب‌نیتس واقعی را عرضه نمی‌کند بلکه هرچه را به کارش می‌آید دستچین می‌کند و به کار می‌بندد.

مایکل هارت معتقد است قرائت‌های دلوز به شیوه خاص خودشان کاملاً وفادار و دقیق‌اند. درست است که او اصلاً وانمود به جامع بودن نمی‌کند ولی پیوسته ادعا می‌کند که هسته اصلی کار فیلسوفی را که قرائت می‌کند بیرون کشیده است؛ خواهی ذات تفکر اسپینوزا در میان باشد خواه فکر بنیادین فلسفه برگسن. پس گزینشی دلوز باید به قلب تفکر یک فیلسوف راه ببرند و آنچه را جزء اساسی آنرا نیست کنار بگذارند یا نادیده انگارند. این روش، به نظر هارت، بی‌شباهت نیست به اصل گزینش اخلاقی که در آموزه بازگشت ابدی مندرج است. دلوز بر هسته اصلی تفکر یک فیلسوف و رای محدودیت‌های آن متفکر خاص پای می‌فشارد.

دلوز در کتاب خود تمامی اظهارنظرهای نیچه را در باب دموکراسی و توده‌ها و زنان نادیده می‌گیرد، اظهاراتی لبریز از «سین‌ترزی»، تمامی آن نیروهای عکس‌العملی را که از نو در متن‌های نیچه ظاهر می‌شوند - دلوز، در مقابل، فقط بر بندهای فعال و ایجابی و طربناک نوشته‌های او تمرکز می‌کند. از این حیث، به گفته هارت، دلوز به‌راستی به تفکر نیچه وفادار است. شاید حتی بیش از خود نیچه. او آن عناصری از کار نیچه را گزین می‌کند که بیشتر از همه به تفکر نیچه وفادارند. به نظر هارت، این الگویی است که دلوز برای قرائت کل تاریخ فلسفه پیشنهاد می‌کند.

۴) آلنکا زویانچیچ هنگام خواندن هر سطری از نوشته‌های نیچه عینکی به چشم دارد و این، به یک اعتبار، به معنای تعریف میدانی برای مواجهه فروید و نیچه است؛ از یک طرف، ژاک لکان را داریم که سعی دارد بازگردد به فروید و او را از آن خود کند و، از طرف دیگر، فروید نیچه را متفکری سخت الهام‌بخش

می‌دانست. البته این مواجهه کتاب زویانچیچ را متنی پرتنش می‌سازد. خواننده پیوسته از خود می‌پرسد اگر نیچه لکان می‌خواند چه برخوردی با روان‌کاوی لکانی می‌کرد. شک نیست که نظر نیچه در باب زندگی به مثابه ارادهٔ معطوف به قدرت الهام‌بخش تلقی فروید از اگو است اما، در این سوی میدان، لکان ایستاده است که اگو را اساساً موهوم و کاذب می‌داند. از دید لکان، پروژهٔ فروید مبنی بر آشکار ساختن یا به نمایش گذاشتن ضمیر ناخودآگاه خود غایتی است خیال‌پردازانه؛ به زعم لکان، ناخودآگاه است که باید اولویت داشته باشد. هر ری، نوآوری اصلی کتاب زویانچیچ در روش او و تأکید او بر اهمیت محویت بک نیچه ریشه دارد.

زویانچیچ معتقد است نیچه «رخداد» است، رخدادی که باید در متن «فرایند حقیقت» خوانده شود. البته مادام که بتوان فلسفه را فرایند یا رویت حقیقتی خواند که در آن امر «واقعی» از این اعلام شدن عیان می‌گردد، و از طریق ثویت یا مضاعف شدنی که رخداد را از اعلام آن متمایز می‌سازد. بدین سان، زویانچیچ با نظریهٔ حقیقت آلن بدیو سرشاخ می‌شود که فلسفه را فعالیتی مشروط می‌داند که در میدان آن حقیقتی تولید نمی‌شود و رویت - بیکم جاری نمی‌شود بلکه مقوله‌ای به نام «حقیقت» (the Truth) ساخته می‌شود که از هر امکانی حقیقت‌های تولیدشده در چهار پهنهٔ علم و هنر و سیاست و عشق در یک زمان نشان دارد.

به باور زویانچیچ آنچه نیچه را از دیگر فیلسوفان متمایز می‌سازد کوشش او برای ردّ مبحث وجود (ontology) یا رفتن به استقبال «کمال» - آنچه گروهی «منظره‌گرایی» نیچه می‌خوانند و بدین سان تفکر او را ساده‌صاف‌کن «نسبی‌نگری» می‌دانند - نیست؛ نیچه در روایت زویانچیچ مبدع «سیمای دو» در فلسفه است. از نظر زویانچیچ، این عنصر نوعی «مداربستهٔ زمانی» را وارد مفهوم حقیقت نزد نیچه می‌کند که به یکی از ترفندهای داستان‌ها و فیلم‌های علمی-تخیلی شباهت دارد. تصویر «دیونوسوس و مصلوب» که یکی از «تم‌های» اصلی بسیاری از نوشته‌های نیچه است نمونهٔ کامل دوگانگی، زمانمندی و سیورورت نیچه‌ای است؛ و نیچه خود همان نقطه‌ای است که این دو رخداد در آن برهم منطبق می‌شوند.

البته، چنان‌که مشهور است، نیچه بارها و بارها خود را با دیونوسوس یکی می‌داند و، در قطعه‌ی یکی مانده به آخر فراسوی خیر و شر، خود را «واپسین مرید و رهپوی تازه‌وارد» خدا-فیلسوف محبوب خویش می‌خواند (نیچه خود اذعان می‌کند: «اینکه دیونوسوس فیلسوف است و خدایان نیز فلسفه می‌پردازند، ... سخن تازه‌ای است که خالی از گزند نیست»); در دیگر نوشته‌هایش به خود لقب «دجّال» یا ضد مسیح می‌دهد و مسیحیت را دینی معاند، فلسفه و حقیقت می‌شمارد. زوپانچیچ با تأکید نهادن بر مفهوم «دو» فصولی تازه در خواندن نوشته‌های نیچه می‌گشاید. از این گذشته، زوپانچیچ با تمرکز بر وگانگی رن‌دا و اعلام رخداد یا، به لحاظی دیگر، با تأکید بر «اعلام مضاعف» و پرده‌داشتن از یکی از جنبه‌های تا کنون مغفول مانده فلسفه نیچه، از کنار رادیکالیسم رن‌دا و فلسفه نیچه می‌گذرد.

مترجمان برای گشودن بار مواضع میان دو جریان فلسفه رادیکال معاصر که در سال‌های اخیر به زبان فارسی رانده‌اند — جریان لکانی و جریان دلوزی — در انتهای کتاب مقاله‌ای از کیت انسل پیرسر درباره زوپانچیچ و ژیزک و برخورد این دو با تفکر دلوز آورده‌اند. کوتاه‌ترین سال می‌تواند نیچه را همچون حلقه مفقوده‌ای به بحث‌های نظری سال‌های اخیر اضافه کند تا امکان مواجهه شاید تا کنون ناممکن فوق فراهم آید. علاوه بر آن، مقاله بسیار مهم «صحنه نمایش دو» را نیز به کتاب ضمیمه کردیم تا مقاله خواندنی زوپانچیچ در باب «تق (که در آن اشاره مستقیمی به نیچه نشده است) در پیوند با درس گفتار بدو» اختصار شود. عنوان فرعی کتاب زوپانچیچ در زبان انگلیسی «Nietzsche: Philosophy of the Two» است: «فلسفه دو نزد نیچه»، که شاید عنوانی غریب در فارسی بنماید. از این رو ما عنوان فرعی کتاب را به «مفهوم حقیقت در فلسفه نیچه» تغییر دادیم. کوتاه‌ترین سایه نخستین بار در سال ۲۰۰۳ به همت انتشارات MIT به چاپ رسید.